

رهیافت‌های متعارض در سیاست خارجی روسیه

احمد رشیدی*

استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۹/۰۹ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۱۲/۱۲)

چکیده

سیاست خارجی روسیه در ارتباط با مسایل مختلف به صورت معمول با پیچیدگی، ابهام و تعارض همراه بوده است. این واقعیت دست کم در تاریخ روابط ایران و روسیه به شکل قابل ملاحظه‌ای محسوس بوده است، تا جایی که برای شهروندان و نخبگان ایرانی، چهره روسیه را به عنوان شریکی غیرقابل اعتماد به تصویر کشیده است. با توجه به اهمیت این موضوع، این نوشتار در پی پاسخگویی به این پرسش محوری است که سرمنشأ پیچیدگی‌ها و تعارض‌های موجود در سیاست خارجی روسیه کجا است؟ فرضیه نوشتار این است که تعارض در سیاست خارجی روسیه نتیجه وجود جریان‌های متعارض فکری و فرهنگی در جامعه روسیه است؛ تعارض‌هایی که در سطح احزاب و گروه‌های سیاسی متعارض و شبکه‌های حامی رقیب ظاهر شده و به بازتولید رهیافت‌های متعارض در عرصه سیاست خارجی روسیه انجامیده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که سیاست خارجی روسیه در کشاکش این رهیافت‌های متعارض قرار دارد: رهیافت‌های غرب‌گرایی لیبرال، ابرقدرت‌گرایی موازنه‌خواه و ملی‌گرایی در شکل‌های مختلف قوم‌گرایی روسی، پان‌اسلاویسم، هژمون‌گرایی منطقه‌ای و نواستعمارگرایی. این نوشتار از رهیافت سازه‌انگاری بهره می‌برد که در چارچوب آن سیاست خارجی، هم‌پیوند با روندهای داخلی، نتیجه تعارض و تعامل بین نیروهای مختلف و برداشت‌های گوناگون آن‌ها تفسیر می‌شود.

کلیدواژه‌ها

احزاب سیاسی، روسیه، سازه‌انگاری، سیاست خارجی، فرهنگ.

* E-mail: a.rashidi@umz.ac.ir

مقدمه

بسیاری از تحلیل‌گران در بررسی و شناخت سیاست خارجی روسیه، این کشور را به صورت مجموعه‌ای منسجم و همانند یک کشور عادی در نظر می‌گیرند که در سیاست خارجی راهبردی معنادار و هدف‌های روشن دارد. در این چارچوب که جریان مسلط در مطالعات روابط بین‌الملل است، حکومت‌ها بازیگران مستقلی در نظر گرفته می‌شوند که برای تأمین منافع ملی و از بین بردن نگرانی‌های امنیتی کشور در نظام بین‌الملل تلاش می‌کنند. از سوی دیگر برخی از تحلیل‌گران نیز سیاست خارجی کشورها را به شکل ساده‌ای نتیجه تفکر، باورها یا شخصیت رهبران می‌دانند و چنان استدلال می‌کنند که تداوم و تغییر در سیاست‌ها تابعی از تداوم و تغییر در نخبگان است. به نظر نگارنده، چنین رهیافت‌هایی برای شناخت سیاست خارجی روسیه ناکافی است و با کاربست آن‌ها بسیاری از مؤلفه‌های تأثیرگذار بر جهت‌گیری سیاست خارجی این کشور خارج از محدوده مطالعه و بررسی قرار می‌گیرند. به نظر می‌رسد که برای مطالعه و شناخت جامع سیاست خارجی روسیه لازم است تا بنیادهای فکری - فرهنگی در جامعه داخلی روسیه مورد مطالعه قرار گیرد. از این رو کاربست رهیافت سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل و همچنین نظریه تضاد^۱ در جامعه‌شناسی ظرفیت‌های مناسب‌تری را به دست می‌دهد. در این چارچوب، سیاست خارجی هم‌پیوند با سیاست‌های داخلی و نتیجه تعارض و همکاری جریان‌های اجتماعی - فرهنگی تفسیر می‌شود و بدین ترتیب متغیرها و مؤلفه‌های مختلف تأثیرگذار شامل فرهنگ عمومی، هویت، جریان‌های روشنفکری، احزاب و گروه‌های سیاسی و شبکه‌های حامی غیررسمی مورد مطالعه قرار می‌گیرند. این رهیافت همچنین راه را برای دخالت تفسیرها و برداشت‌های مختلف و پویایی آن‌ها باز می‌گذارد.

نمی‌توان انکار کرد که سیاست خارجی روسیه در ارتباط با مسایل مختلف به صورت معمول همراه با پیچیدگی، ابهام و تعارض بوده است. دست‌کم شهروندان ایرانی با این پیچیدگی‌ها و تعارض‌ها کم‌وبیش آشنا هستند (کرمی، ۱۳۸۹: ۱۳۴-۱۱۲) که زمانی در شکل نقض تعهد یا فرسایشی کردن عمل به تعهدها به‌ویژه در ارتباط با طرح تکمیل نیروگاه اتمی بوشهر و تحویل موشک‌های اس ۳۰۰ و حمایت از قطعنامه‌های شورای امنیت برای تحریم ایران ظاهر شده است. در این میان پرسش این است که علت این پیچیدگی‌ها و تعارض‌ها در سیاست خارجی روسیه چیست و ریشه آن‌ها کجاست؟ فرضیه نوشتار این است که بخش مهمی از تعارض‌های موجود در سیاست خارجی روسیه در بنیادهای فکری - فرهنگی متعارض در

1. Conflict Theory

جامعه داخلی این کشور ریشه دارد؛ با این استدلال که دوپارگی‌ها و رویکردهای متعارض (شامل انزوآگرایی - مداخله جویی، هویت شرقی - هویت غربی، ابرقدرت طلبی - کشور عادی، لیبرالیسم - سوسیالیسم) به شکل‌گیری احزاب و گروه‌های سیاسی متعارض منجر شده که در کنار شبکه‌های حامی رقیب به بازتولید رهیافت‌های متعارض و ابهام در تصمیم‌ها و اقدام‌های رهبران روسیه در عرصه سیاست خارجی می‌انجامد.

با این حال، نگارنده تنها در پی افکندن پرتوی جدیدی بر مبانی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی روسیه بوده و بر این باور نیست که کلید جادویی برای شناخت سیاست خارجی روسیه در همه زمینه‌ها به دست داده است. در این نوشتار ابتدا رویکردهای متعارض فکری - فرهنگی در قالب دوپارگی‌های انزوآگرایی - مداخله جویی، هویت شرقی - هویت غربی، ابرقدرت طلبی - کشور عادی و لیبرالیسم - کمونیسم به شکل جداگانه بررسی شده است. سپس رویکردهای متعارض احزاب و گروه‌های سیاسی روسیه که بیشتر بر مبنای این شکاف‌ها شکل گرفته‌اند و نقش شبکه‌های حامی غیررسمی در سیاست‌گذاری خارجی این کشور تبیین و رهیافت‌های متعارض سیاست خارجی روسیه شناسایی و توضیح داده شده است. سرانجام از مجموعه مطالب در راستای پاسخ به پرسش اصلی و آزمون فرضیه، نتیجه‌گیری شده است. روش نوشتار مبتنی بر رویکرد تبیینی و اطلاعات مورد نیاز به وسیله روش کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده است.

چارچوب نظری: تبیین اجتماعی تکوین سیاست خارجی از منظر سازه‌انگاری

نظریه سازه‌انگاری از فرانظریه‌هایی است که برخلاف جریان غالب در تحلیل پدیده‌های سیاسی، تلاش می‌کند تا نقش جریان‌های اجتماعی - فرهنگی در شکل‌گیری رفتار دولت در عرصه روابط بین‌الملل را واکاوی کند. سازه‌انگاری دولت‌ها را تنها کارگزار سیاست بین‌الملل نمی‌داند و همراه با آن نقش بازیگران غیردولتی و جریان‌های اجتماعی و فرهنگی را نیز در این زمینه مهم می‌داند. سازه‌انگاری از راه رهیافت سیاست هویت تلاش می‌کند تا نقش و تأثیر اجتماع‌های بین‌الذهانی مانند ملی‌گرایی، قومیت، هویت، مذهب، فرهنگ، جنسیت و دیگر گروه‌های اجتماعی را در رفتار سیاست خارجی کشورها توضیح دهد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۴۳؛ ونت، ۱۳۸۴: ۱۶۸-۱۶۷). از این منظر شناخت رفتار سیاست خارجی روسیه در روابط بین‌الملل نیازمند توجه به کارگزاران، احزاب، گروه‌ها و جریان‌های سیاسی و اجتماعی است که در این کشور فعالیت دارند. رفتار دولت روسیه از این نیروها تأثیر پذیرفته و در تعاملات این کشور با دیگر بازیگران نمایان می‌شود. از نظر نگارنده در این چارچوب، تضادها و تعارض‌هایی که در میان جریان‌های داخلی وجود دارد، سبب می‌شود تا رفتار روسیه نیز در عرصه روابط بین‌الملل

مبهم و متعارض جلوه کند؛ بنابراین برای فهم و شناخت رفتار روسیه، نیازمند شناخت جریان‌های داخلی روسیه هستیم.

سازه‌نگاری قایل به رهیافت ساختار- کارگزار است که از جامعه‌شناسی جدید الهام می‌گیرد. در این میان آنتونی گیدنز، از سرآمدان جامعه‌شناسی جدید با طرح نگاه ساختاریابی، تلاش می‌کند که تأکید بر ساختارها را با تأکید بر نقش کارگزاران یا کنشگران در روابط اجتماعی تلفیق کند (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۳۵). در نگاه ونت فرضیه منحصراً به فرد واقع‌گرایی درباره منافع ملی، این است که منافع فقط بنیادی مادی دارند که از ساختارهای عینی و نه اجتماعی نشأت می‌گیرند. برعکس نظریه سازه‌نگاری در پی آن است تا نشان دهد که منافع فقط مادی نیستند، بلکه بسیاری از منافع جنبه ذهنی دارند (ونت، ۱۳۸۴: ۱۶۸-۱۶۷). براساس این دیدگاه، دنیای اجتماعی روابط بین‌الملل فقط بر مبنای ساختار مادی نظام بین‌الملل شکل نمی‌گیرد؛ بلکه هویت، نیروهای اجتماعی، زبان، انگاره‌ها و مفاهیم در تبیین و توضیح الگوهای رفتاری در سیاست خارجی نقش دارند (قوام، ۱۳۸۴: ۲۲۸). براساس این برداشت، شناخت رفتار روسیه در سیاست خارجی تنها از راه شناخت مصادیق قدرت مادی این کشور همچون سرزمین، قدرت اقتصادی و قدرت نظامی ممکن نیست؛ بلکه در کنار آن باید به شناخت جریان‌های اجتماعی و فرهنگی نیز پرداخت که از تأثیر متقابل و متضاد سیاست خارجی شکل می‌گیرد.

جریان‌های فکری - فرهنگی متعارض در روسیه

جامعه روسیه جامعه‌ای است که از زمان آغاز فرایند نوسازی در این کشور دست‌کم از زمان پتر کبیر به این سو دوره‌های مختلف گذار و تحولات را تجربه کرده که هر کدام در جامعه داخلی، آثار متناقضی برجای گذاشته است؛ تا جایی که جامعه امروز روسیه تضادها، دوگانگی‌ها و شکاف‌های اجتماعی بسیار پیچیده‌ای را شاهد هست. بی‌تردید بخش مهمی از این تضادها و شکاف‌ها جنبه فکری، فرهنگی و هویتی دارند (Podoprigora and Krasnopevtseva, 1995: 167). اگر در چارچوب رهیافت این نوشتار سیاست را امری روبنایی بدانیم، ناگزیر برای شناخت ماهیت سیاست خارجی روسیه باید این جریان‌های ناسازگار را بشناسیم و بدانیم که چگونه در سطح تصمیم‌گیری و بازیگری مقامات سیاسی بازتولید می‌شود. با این هدف در بخش، جریان‌های اجتماعی - فرهنگی ناسازگار در سطوح عمومی و روشنفکری روسیه را تا جایی که بر سیاست خارجی اثرگذار است بررسی می‌کنیم.

الف) از انزواگرایی تا مداخله‌جویی

یکی از مهم‌ترین جهت‌گیری‌های متعارض فرهنگی در روسیه، تنش انزواگرایی و مداخله‌جویی در امور جهانی از موضع یک قدرت برتر است. انزواگرایان تمایل دارند تا به درون تمرکز کنند

و به بازسازی و توسعه روسیه کوچک پردازند و از فرهنگ و ارزش‌های منحصر به فرد آن محافظت کنند. به استدلال آن‌ها نگاه به درون نه تنها برای احیای نقش و جایگاه مهم روسیه در جهان ضروری است؛ بلکه از رسوخ «آلودگی‌های فرهنگی جهان بیرون» به درون روسیه نیز جلوگیری می‌کند. نمونه انزوآگرایان، ملی‌گرایان به‌نام اسلاوگرایان روسی هستند. آن‌ها بر اندیشه منحصر به فرد بودن فرهنگ روسی تأکید دارند و آرمان‌های غرب‌گرایان مانند صنعتی‌شدن و انجام اصلاحات لیبرالی را در حکم خودباختگی به اروپا می‌دانند. به استدلال آنان، تمدن غرب در اثر مادی‌گرایی افراطی و خردگرایی محض در معرض انحطاط قرار گرفته است؛ بنابراین وظیفه تمدنی آن برای رهبری و هدایت جامعه جهانی خاتمه یافته است. به باور آن‌ها در شرایط جدید تنها روسیه است که می‌تواند با رجوع به سنت‌های اصیل روسی و معنویت مسیحیت ارتدوکس رهایی اصیل را به ارمغان آورد (رشیدی، ۱۳۹۱: ۲۴۹؛ کولای و رشیدی، ۱۳۸۸: ۲۱۱). درست در نقطه مقابل انزوآگرایان، مداخله‌جویان قرار دارند که با ارائه تفسیر متفاوت از تاریخ و فرهنگ روسیه، بر این باورند که روسیه برای جهانیان پیام ویژه‌ای دارد. چیزی که به این جهت‌گیری معنای خاصی می‌بخشد این است که روسیه نمی‌تواند از امور جهانی چشم‌پوشد و به درون عقب‌نشینی کند؛ بلکه برعکس باید از موضع یک قدرت همه‌جانبه در بیرون مرزها عمل کند. گذشته از مبانی فرهنگی این جهت‌گیری، طرفداران این رویکرد در توجیه باورهای خود بر واقعیت‌های صحنه سیاست بین‌الملل و نیاز روسیه به تعامل با جهان خارج با هدف تأمین نیازهای کشور نیز تأکید می‌کنند (Goble, 1994: 14).

ب) از هویت غربی تا هویت شرقی روسیه

در مورد هویت تمدنی و فرهنگی روسیه، روس‌ها اجماع نظر ندارند. این مسئله که روسیه از نظر تاریخی به کدام دسته از تمدن‌ها و فرهنگ‌های دنیا تعلق دارد، دست‌کم در پانصد سال گذشته چهار پاسخ متمایز از سوی روس‌ها دریافت کرده است که هرکدام شالوده یکی از این جریان‌های اجتماعی- فرهنگی را تشکیل می‌دهد: غرب‌گرایی، شرق‌گرایی، اوراسیاگرایی و اسلاوگرایی. غرب‌گرایان (یا آتلانتیک‌گرایان) روسیه را بخشی جدایی‌ناپذیر از پیکره تمدن و فرهنگ غربی می‌دانند که با کشورهای اروپایی سرنوشت مشترکی دارد. بر این اساس، آن‌ها از گسترش تأثیر نهادهای اروپایی بر فرهنگ روسی و داشتن ارزش‌های مشترک مانند مردم‌سالاری، حقوق بشر و بازار آزاد دفاع می‌کنند و بر این اساس خواستار همگرایی و مشارکت راهبردی با غرب هستند (کولای، ۱۳۷۴: ۷۶). جریان غرب‌گرایی در روسیه پیشینه دیرینه‌ای دارد. روس‌ها پتر کبیر را پدر روسیه جدید می‌شناسند که برای نوسازی به شیوه غربی در روسیه تلاش‌های زیادی انجام داد. غرب‌گرایان در فرصت‌های مختلف برای همگرایی هرچه بیشتر روسیه با اروپا تلاش کرده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها

به دست گرفتن قدرت سیاسی در فضای ایجاد شده بلافاصله پس از فروپاشی اتحاد شوروی به رهبری پلتسین بود. به استدلال آن‌ها بلشویک‌ها و نظام اتحاد شوروی در تقابل با غرب هویت فرهنگی روسیه را انکار کردند و در جریان جنگ سرد علیه آن عمل کردند؛ بنابراین با فروپاشی اتحاد شوروی فرصتی برای روسیه فراهم شد تا به یک کشور عادی غربی تبدیل شود.

شرق‌گرایان، درست در نقطه مقابل غرب‌گرایان، روسیه را نه یک کشور غربی، که یک کشور شرقی و در ردیف تمدن‌های آسیایی در نظر می‌گیرند و استدلال می‌کنند که سیاست‌های روسیه باید در افق نگاه به شرق تنظیم و اجرا شود. شکست روسیه در جنگ کریمه (۱۹۵۶-۱۹۵۳) از امپراتوری عثمانی را می‌توان نقطه عطفی برای خیزش موج نگاه به شرق و رویگردانی از غرب در تاریخ روسیه دانست. حمایت فرانسه و انگلیس از عثمانی در این جنگ، خاطره بسیار تلخی از اروپا در حافظه ملی روسیه به یادگار گذاشت. بنابراین بخشی از روس‌ها در فضای یأس و سرخوردگی از غرب، به‌ویژه تحت تأثیر اندیشه‌های نیکلای دانیلفسکی و کنستانتین لئونتیف، به تمایزگذاری خود از اروپا و بازشناسی تهدیدهای آن علیه روسیه و تعریف وظیفه روسیه در آسیا و نه در بالکان و اروپای شرقی، روی آوردند (Duncan, 2000: 43).

اوراسیاگرایان روسیه را در میان تمدن‌ها و فرهنگ‌های اروپایی و آسیایی دارای هویتی مستقل و متمایز و همانند پلی فرهنگی میان دو این قاره در نظر می‌گیرند (بیلینگتون، ۱۳۸۵: ۱۰۴). ریشه‌های اوراسیاگرایی به قرن ۱۹ بازمی‌گردد. در آن زمان گروهی از روشنفکران روس این واقعیت را که هویت روسی رنگ غربی پیدا کرده است را بر نمی‌تافتند. پیترو چادایف در سال ۱۸۲۹ نوشت: «ما به هیچ‌یک از خانواده‌های بزرگ نوع بشر تعلق نداریم؛ نه شرقی هستیم، نه غربی» (لاروئل، ۱۳۸۸: ۱۳). داستایوفسکی نیز در اوایل دهه ۱۸۸۰ نوشت: «روس‌ها به همان اندازه که اروپایی‌اند، آسیایی هم هستند؛ اشتباه ما این بود که تلاش کردیم خود را اروپایی خالص معرفی کنیم» (Duncan, 2000: 135, Mazurek, 2002: 107). به واسطه سلطه حکومت بلشویکی در اتحاد شوروی، فضای فعالیت برای اوراسیاگرایان محدود شد و ناگزیر بسیاری از آنان به اروپا مهاجرت کردند؛ اما با فروپاشی اتحاد شوروی به روسیه برگشتند. به همان میزان که آتلانتیک‌گرایی (غرب‌گرایی) در روسیه جدید موقعیت خود را از دست داد، اوراسیاگرایی جدید رشد کرد. اوراسیاگرایان جدید (مانند پانارین، زیوگائف و دوگین) با وجود برخی اختلاف نظرها، بر استقلال ژئوپلیتیکی و فرهنگی روسیه تأکید می‌کنند و آن را همانند یک تمدن سرزمینی می‌دانند که با حوزه جغرافیایی اتحاد شوروی، آسیا و جهان اسلام پیوندهای مهمی دارد. بسیاری از اوراسیاگرایان جدید بر تهدیدهای کشورهای غربی بر هویت روسی

تأکید می‌کنند و همانند هانتینگتون در نظریه برخورد تمدن‌ها، استدلال می‌کنند که جهان دستخوش جنگ هویتی و سلطه‌جویی میان واحدهای فرهنگی بیگانه است و در این جهان، تهدید اصلی برای هویت و جایگاه روس‌ها از ناحیه آتلانتیک‌گرایی یا «تمدن سوداگر» غربی، به ویژه از سوی ایالات متحده است. آنها تلخ‌کامی‌ها و تجربه‌های مکرر اشغال و دخالت در امور روسیه را ناشی از غرب می‌دانند و تأکید می‌کنند که روسیه باید از سلطه غرب به اوراسیا جلوگیری کند و همچنین تهدیدهای عربی-ایرانی، هندی و چینی را خنثی کند (بیلینگتون، ۱۳۸۵: ۱۰۶).

جریان اسلاوگرایی جریانی است که هویت اروپایی روسیه را انکار نمی‌کند و در همان حال فرهنگ غربی را فرهنگی منحطور و به افول به تصویر می‌کشد و بر درون‌گرایی روسی تأکید دارد. اسلاوگرایان به جای برداشت ساده تعلق روسیه به تمدن اروپایی، بر اندیشه منحصر بفرد بودن فرهنگ روسی تأکید دارند. آن‌ها استدلال می‌کنند که تمدن غرب در اثر مادی‌گرایی افراطی در معرض فروپاشی قرار گرفته است؛ بنابراین وظیفه تمدنی آن برای رهبری و هدایت جامعه جهانی خاتمه یافته است. به باور آن‌ها در شرایط جدید، روسیه باید با نگاه به درون، به سنت‌های اصیل روسی و معنویت مسیحیت ارتدوکس بازگردد و بر بستر آن توسعه یابد (رشیدی، ۱۳۹۱: ۲۴۹، کولایی و رشیدی، ۱۳۸۸: ۲۱۱).

ج) از لیبرالیسم تا کمونیسم

لیبرالیسم و کمونیسم یک شکاف ایدئولوژیک در جامعه امروز روسیه است. لیبرال‌ها در عرصه اقتصاد از بازار آزاد و اقتصاد سرمایه‌داری و در عرصه سیاست از مردم‌سالاری و ارزش‌های مردم‌سالار دفاع می‌کنند. بنابراین ضمن تلاش برای پیاده‌کردن یک نظام آزاد اقتصادی و سیاسی در داخل، در عرصه سیاست خارجی گسترش روابط با کشورهایی که نظام سرمایه‌داری و لیبرال دارند به ویژه کشورهای عضو سازمان تجارت جهانی و همچنین پیشبرد ارزش‌های مردم‌سالار و برقراری روابط راهبردی با نظام‌های مردم‌سالار به ویژه غربی را می‌خواهند. کمونیست‌ها با حس نوستالژیک به دوره حیات اتحاد شوروی می‌نگرند و به میراث اتحاد شوروی و ایدئولوژی سوسیالیستی گرایش دارند. تأکید بر اصالت جامعه، دفاع از نظام شورایی، بازتوزیع ثروت، سرمایه‌داری دولتی و ستیز با ایدئولوژی لیبرالیسم و سرمایه‌داری آزاد غربی از رویکردهای سوسیالیست‌ها و کمونیست‌های روسیه است. در سیاست خارجی، آن‌ها احیای جایگاه ابرقدرت شوروی، توسعه هژمونی منطقه‌ای روسیه، گسترش ارتباط با کشورهای منطقه و مقابله با نفوذ ایالات متحده را دنبال می‌کنند. البته کمونیست‌های امروز روسیه، بیشتر به سوسیالیسم اروپایی گرایش دارند و نسبت به رعایت استانداردهای مردم‌سالار بی تفاوت نیستند (Kuchins and Zevelev, 2012: 151).

د) از ابرقدرت‌گرایی تا کشوری عادی

شاید بتوان گفت که جدی‌ترین بحثی که در سال‌های گذشته به شکل روشن سیاست خارجی روسیه را تحت تأثیر قرار داده است، جدال بین طرفداران روسیه به عنوان قدرتی بزرگ و طرفداران روسیه به عنوان کشوری عادی بوده است. بخش قابل ملاحظه‌ای از روس‌ها هنوز سودای امپراتوری در سر دارند و استدلال می‌کنند که روسیه با توجه به شأن بین‌المللی خود نمی‌تواند فقط نظاره‌گر مسائل جهانی باشد و قدرت خود را به کار نگیرد. این رویکرد، برگرفته از غرور ملی روسی و داعیه مأموریت جهانی آن‌ها است که متأثر از مؤلفه‌هایی چون تاریخ کهن تمدن و فرهنگ روسی، غرور مذهبی ناشی از داشتن گنجینه‌های منحصر بفرد مسیحیت ارتدوکس، سابقه تاریخی امپراتوری روسیه و حاکمیت بی‌رقیب این امپراتوری بر بخش قابل ملاحظه‌ای از جغرافیای جهان و تداوم آن در دوره اتحاد شوروی در شکل ایدئولوژیک است. از این رو، در نظام بین‌الملل معاصر ابرقدرت‌گرایان روسی به دنبال به چالش کشیدن سلطه یک‌جانبه آمریکا در جهان و ایجاد موازنه قدرت در سیاست بین‌الملل هستند (Kuchins and Zevelev, 2012: 150).

در برابر ابرقدرت‌گرایان، گروهی قرار دارند که روسیه را نه یک قدرت بزرگ جهانی که کشوری عادی در ردیف کشورهای دیگر می‌دانند. به باور این گروه، عصر امپراتوری سپری شده است و امروز روسیه در شرایط دشواری قرار دارد و این شرایط بیشتر ناشی از ماجراجویی‌های جهانی به‌ویژه در عصر اتحاد شوروی بوده است. به باور این گروه، اتحاد شوروی با دخالت بی‌مورد در مسائل جهانی و درگیر شدن در یک رقابت نظامی و ایدئولوژیک سخت با غرب به منافع روسیه ضربه زد و موجب عقب‌ماندگی آن شد. روسیه اکنون برای ایفای نقش در مقام یک ابرقدرت جهانی ظرفیت‌های لازم را ندارد؛ بنابراین باید بیشتر توجه خود را به پیگیری منافع روسیه به عنوان یک ملت- دولت عادی معطوف کند. روسیه به عنوان کشور عادی حوزه منافع مشخصی دارد و باید از دخالت در مسائل جهانی که هزینه‌های زیادی بر دوش مردم تحمیل می‌کند، پرهیزد (Goble, 1994: 15).

احزاب و گروه‌های سیاسی متعارض

احزاب سیاسی اصولاً بر مبنای شکاف‌های فعال اجتماعی شکل می‌گیرند و بر همان اساس تکامل و تحول می‌یابند. با توجه به وجود شکاف‌های چندگانه در جامعه روسیه که بخشی از مهم‌ترین آن‌ها را برشمردیم، طبیعی است که این کشور نظامی چندحزبی بر مبنای شکاف‌های متقاطع اجتماعی داشته باشد. تکرر روزافزون احزاب در جامعه سیاسی روسیه و مشکلات ناشی از آن، دولت را بر آن داشته است تا قوانین سخت‌گیرانه‌ای را برای تشکیل احزاب و

ورود نمایندگان آن‌ها به دوما وضع و اجرا کند. براساس قوانین جاری، احزاب تنها در شرایطی اجازه فعالیت و شرکت در انتخابات دارند که دست‌کم چهل هزار عضو رسمی در روسیه داشته باشند و نمایندگان آن‌ها در صورتی می‌توانند به دوما راه یابند که آن حزب دست‌کم ۵ درصد کل آرا (آستانه نمایندگی) را در انتخابات به دست آورده باشد. نتیجه اینکه، تعدادی از احزاب به دلیل نداشتن اعضای رسمی کافی از ادامه فعالیت باز می‌مانند و یا مجبور به ائتلاف یا ادغام در احزاب بزرگ‌تر می‌شوند و تعدادی دیگر، با وجود شرکت در انتخابات به دلیل نرسیدن به آستانه نمایندگی از داشتن نماینده در دوما محروم می‌شوند. مهم‌ترین احزاب یا به عبارت بهتر بلوک حزبی فعال در جامعه سیاسی روسیه که توانسته‌اند از آستانه نمایندگی عبور کنند و در دوما کرسی به دست آورند به ترتیب به دست آوردن بیشترین کرسی‌ها در انتخابات دوما سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۶ عبارتند از: حزب روسیه متحد، حزب کمونیست، حزب لیبرال دموکرات و حزب روسیه عادل.

۱. حزب روسیه متحد که حزب حاکم روسیه است در سال ۲۰۰۱ از بهم پیوستن چندین حزب سیاسی و جنبش مهم رقابت‌کننده در انتخابات دوما سال ۱۹۹۹ ایجاد شد. ولادیمیر پوتین و دیمتری مدودیف گردانندگان اصلی این حزب هستند؛ حزبی که با بیش از دو میلیون عضو و در اختیار داشتن بیش از ۵۰ درصد کرسی‌های دوما بزرگ‌ترین بلوک حزبی روسیه است. روسیه متحد از نظر ترکیب اعضا و اصول برنامه‌ها و سیاست‌ها ناسازه‌های متنوعی را در خود جای داده است. محافظه‌کاری، ملی‌گرایی، طرفداری از اقتصاد بازار و بازتوزیع ثروت در برخی حوزه‌ها و عملگرایی در سیاست خارجی از مهم‌ترین اصول و سیاست‌های این حزب است. از اولویت‌های این حزب ایجاد یک هویت مدنی و فراگیر روسی و ارزش‌های مشترک برای همه گروه‌های قومی روسیه و احترام به ویژگی‌های فرهنگی خاص اقلیت‌ها است (سنایی، ۱۳۹۳).

۲. حزب کمونیست فدراسیون روسیه را باید در واقع، جانشین حزب کمونیست اتحاد شوروی دانست که در فوریه ۱۹۹۳ به رهبری گنادی زیوگانف شکل گرفت. از نظر سنتی این حزب ایدئولوژی چپ‌گرای لنینیستی و ملی‌گرایانه دارد. هم‌اکنون حزب کمونیست برخلاف دوره اتحاد شوروی موافق سیستم چندحزبی است و از آزادی‌های سیاسی اولیه و گسترش مردم‌سالاری از راه تقویت نقش پارلمان و احیای انتخابات محلی حمایت می‌کند. با این حال، این حزب با شعار «بازگشت به وطن مادری به یغما رفته» خواستار تقویت نقش دولت در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی، ملی‌کردن منابع معدنی و سایر منابع خام راهبردی، کنترل قیمت‌ها و مقابله با فساد اقتصادی است. این حزب با به دست آوردن بیش از ۱۹ درصد کل آراء در انتخابات سال ۲۰۱۱ و ۱۳ درصد در انتخابات سال ۲۰۱۶، اکنون دومین حزب بزرگ

روسیه است که به تدریج پایگاه آن در مناطق شهری تقویت و در مناطق روستایی تضعیف شده است (Kynev, 2011: 3).

۳. حزب لیبرال دموکرات روسیه، قدیمی ترین حزب روسیه است که در سال ۱۹۹۱ به شکل رسمی به عنوان یک حزب سیاسی ثبت شد. برنامه رسمی حزب لیبرال دموکرات بر دو پایه ملی گرای رادیکال و لیبرالیسم استوار است. این حزب معتقد است که روسیه باید مهاجرت را محدود کند و از تمام روس های خارج از کشور حمایت کند. این حزب در حوزه اقتصادی از اقتصاد مختلط (مرکب از بخش دولتی و بخش خصوصی) و در حوزه سیاست خارجی از سیاست خارجی توسعه طلبانه حمایت می کند و در این چارچوب خواستار بازگرداندن آلاسکا از آمریکا به روسیه شده است. نام این حزب از ابتدا با نام ولادیمیر ژیرینوفسکی که یک چهره جنجالی در صحنه سیاسی روسیه است، پیوند خورده است. این حزب با به دست آوردن بیش از ۱۳ درصد کل آراء در انتخابات سال ۲۰۱۶ سومین حزب بزرگ روسیه است (Johnson, 2015).

۴. حزب روسیه عادل، که از ادغام چندین حزب تشکیل شده، یک حزب چپ گرای میانه رو است که در این چارچوب از سوسیالیسم دموکراتیک، دولت رفاهی و عدالت اجتماعی و رد سرمایه داری الیگارشیک دفاع می کند و در همان حال بازگشت به میراث سوسیالیسم اتحاد شوروی را نمی خواهد (سنایی، ۱۳۹۳). این حزب خود را حزب مردم و روسیه واحد را حزب قدرت معرفی می کند. این حزب «نگاه به درون» دارد؛ بنابراین مسائل مورد توجه آن بیشتر مسائل داخلی و نه مسائل خارجی روسیه است و بر روی سیاست های اجتماعی قوی تأکید دارد که ثبات اجتماعی را تضمین کند (Johnson, 2015). این حزب با به دست آوردن بیش از ۱۱ درصد کل آراء در انتخابات سال ۲۰۱۱ و ۶ درصد در انتخابات سال ۲۰۱۶ چهارمین گروه بندی حزبی روسیه است.

شبکه های حامی رقیب

روسیه از کشورهایی است که در درون آن، شبکه های پنهان و گروه های غیر رسمی متنوعی وجود دارند که برای تأمین منافع خود تلاش می کنند تا در لایه های مختلف تصمیم گیری و حتی تصمیم سازی نفوذ کنند و با به کارگرفتن فشار، هدف های خود را به پیش ببرند. بنابراین نمی توان روسیه را کشوری عادی در نظر گرفت که راهبردی معنادار و هدف های روشن دارد و یا اینکه به سادگی سیاست های آن را نتیجه تفکر، ایدئولوژی یا شخصیت مقام های عالی به ویژه پوتین دانست. اگر براساس چارچوب نظری، سیاست خارجی را متأثر از سیاست داخلی یا نتیجه رقابت و همکاری نیروهای اجتماعی برای پیشبرد هدف های

خود ارزیابی کنیم، بی‌تردید برای تحلیل و شناخت درست سیاست خارجی روسیه نمی‌توانیم از نقش شبکه‌های حامی چشم‌پوشی کنیم. شبکه‌های حمایتی غیررسمی و بیشتر پنهان، منافع متضاد و متداخل دارند؛ بنابراین تحرک‌ها و جهت‌گیری‌های آن‌ها همواره ترکیبی از تعارض و همکاری شناور است و این مسئله به پیچیدگی موضوع می‌افزاید. در شرایطی که این شبکه‌ها (همانند وضعیت کنونی روسیه) قدرت و نفوذ قابل ملاحظه‌ای دارند، ناگزیر سیاستمداران، تصمیم‌ها و اقدام‌های خود را به شبکه‌های قدرتمند پیوند می‌زنند. در این شرایط، ملاحظات سیاست خارجی روسیه می‌تواند تحت تأثیر سیاست‌های رقابتی این شبکه‌ها و ساختارهای غیر رسمی مانند شرکت‌های بزرگ انرژی مانند ترانس نفت، گازپروم، روس نفت، روس اتم، لوک اویل و شرکت‌های بزرگ دست‌اندرکار تولید و تجارت تسلیحات (سنایی و عطری سنگری، ۱۳۹۰: ۳۰) و نه فقط ملاحظات مربوط به منافع ملی، شکل بگیرد.

در روسیه دست‌کم دو شبکه‌ی حمایتی غیر رسمی قدرتمند وجود دارد: یکی شبکه‌ی سیلوفیکی^۱ است که شرکت روس نفت، شرکت روس اتم و بخش بزرگی از صنایع تسلیحاتی روسیه در درون این شبکه قرار دارند. این شبکه به پوتین نزدیک هستند و در دوره‌ی اخیر حکومت وی، نفوذ و موقعیت قابل ملاحظه‌ای به دست آورده‌اند. آن‌ها تا حدود زیادی همگرایی روسیه با غرب را بر نمی‌تابند و آن را به ضرر منافع شرکت‌های مجموعه ارزیابی می‌کنند. شبکه‌ی دیگر یک شبکه‌ی غرب‌گرای میانه‌رو است که از مهم‌ترین شرکت‌های آن گاز پروم و مؤسسه‌های وابسته به رهبری چهره‌هایی چون الکسی میلر^۲ هستند. این شبکه به مدودیف نزدیک است و در دوره‌ی حکومت وی نفوذ و قدرت زیادی به دست آورده‌اند (Marten, 2013:1-3). شاید بتوان بهبود روابط روسیه با غرب در دوره‌ی مدودیف را تا حدی تحت تأثیر نفوذ این شبکه دانست (Kuchins and Zevelev, 2012: 157).

با توجه به اینکه نفوذ و تأثیرگذاری شبکه‌های غیر رسمی، بیشتر به صورت پیچیده و از راه چانه‌زنی‌های مخفی بین بازیگرانی که هویت آن‌ها در ابهام می‌ماند صورت می‌پذیرد؛ بنابراین مطالعه و شناخت آثار آن‌ها در سیاست خارجی کار بسیار مشکل و پیچیده‌ای است. با این حال با در نظر گرفتن برخی ملاحظات و نشانه‌ها می‌توان به نقش آن‌ها پی برد. یکی از نشانه‌ها، روشن نبودن سیاست‌ها و نبود راهبرد مشخص در شرایط حاکمیت نظام حامی‌گرایی است؛ زیرا تصمیم‌ها نه از راه مؤسسه‌ها و گفت‌وگوهای رسمی، بلکه از راه مسیر و گفت‌وگوهای غیر

۱. سیلوفیکی (Siloviki) رییس پیشین کاگب و وزیر نیرو.

رسمی با شبکه‌های دارای هدف‌های متعارض و پیچیده به کار گرفته می‌شوند و این مسئله، به کارگیری یک سیاست یا راهبرد مشخص و روشن را مشکل می‌کند. برای بیان ابهام در سیاست خارجی روسیه به موارد متنوعی مانند برنامه هسته‌ای ایران و مسئله ادوارد اسنودن می‌توان اشاره کرد (Marten, 2013: 2-5).

رهیافت‌های متعارض در سیاست خارجی روسیه

تا اینجا با جریان‌های متعارض در جامعه روسیه و بر مبنای آن با جهت‌گیری‌های متعارض احزاب و گروه‌های سیاسی فعال در جامعه سیاسی این کشور و همچنین نقش شبکه‌های حامی رقیب آشنا شدیم. اگر بخواهیم مجموعه این جریان‌ها و جهت‌گیری‌ها را در ارتباط با سیاست خارجی روسیه گروه‌بندی کنیم، می‌توانیم سه رهیافت متعارض را در سیاست خارجی روسیه از یکدیگر تفکیک کنیم: غرب‌گرایی لیبرال، ابرقدرت‌گرایی موازنه‌خواه، و ملی‌گرایی. در ادامه، اصول باورهای طرفداران هر کدام از این رهیافت‌ها را بیان می‌کنیم.

الف) غرب‌گرایی لیبرال

لیبرال‌های طرفدار غرب، خواستار گسترش مناسبات روسیه با اروپا و آمریکا هستند. ریشه‌های فکری غرب‌گرایی در روسیه جدید به نظریه نهادگرایی لیبرال و اندیشه‌های واقع‌گرایی بازمی‌گردد. آن‌ها بر ضرورت انجام اصلاحات گسترده در روسیه در جهت کاربست مدل اقتصاد بازار و مردم‌سالاری غربی تأکید می‌کنند و همچنین از انجام اقداماتی در راستای ایجاد نظام امنیت جمعی، همراهی با فرایند جهانی‌شدن و عضویت در سازمان تجارت جهانی و پیشبرد سیاست تنش‌زدایی طرفداری می‌کنند و از این نظر خود را در جناح کبوتران یا صلح‌طلبان جای می‌دهند. برخی از غرب‌گرایان لیبرال در اوایل دهه ۱۹۹۰ هدف خود را نه ادغام و هضم‌شدن در غرب، که فقط همگرایی با غرب توصیف می‌کردند. این دیدگاه مرکز ثقل هدف‌های سیاست خارجی حکومت بوریس یتسین را در زمان نخست‌وزیری ایگور گیدار (۱۳۹۲) تشکیل می‌داد. این اندیشه که روسیه باید هدف‌های سیاست خارجی خود را به پیروی از کشورهای غربی تنظیم کند، مبتنی بر این پیش‌فرض بود که روسیه به‌زودی تبدیل به یک کشور غربی کامل می‌شود. در این چارچوب، انتظار می‌رفت که غربی‌شدن کشور، همه تصویب‌های سنتی از روسیه به‌عنوان یک ابرقدرت را تحت تأثیر قرار دهد و کاهش نقش دولت و توسعه مدل اقتصاد بازار و مردم‌سالاری غربی را به‌دنبال داشته باشد.

این گفتمان در سال‌های نخستین پس از فروپاشی اتحاد شوروی مسلط بود؛ اما به‌زودی جذابیت خود را از دست داد و از سوی اندیشه‌های طرفدار توسعه اقتدار و نقش دولت و

احیای جایگاه روسیه به‌عنوان یک ابرقدرت مستقل به چالش کشیده شد (Kuchins and Zevelev, 2012:148). امروز غرب‌گرایان لیبرال در بدنه جامعه و محافل روشنفکری، طرفداران قابل ملاحظه‌ای دارند و از رهبرانی چون گری کاسپارف، بوریس نمتسف و ولادیمیر ریژکف پیروی می‌کنند.

ب) ابرقدرت‌گرایی موازنه‌خواه

ابرقدرت‌گرایان موازنه‌خواه از سیاست خارجی چندوجهی و بلندپروازانه‌ای حمایت می‌کنند که چندان با ظرفیت‌های سیاسی و اقتصادی روسیه تناسب ندارد. آن‌ها سازوکارهای نظام بین‌المللی را دولت-محور فرض می‌کنند و در این چارچوب منافع ملی روسیه را در گروهی ایجاد نظام موازنه قوا و مقابله با یک‌جانبه‌گرایی غربی به محوریت آمریکا می‌دانند. ممکن است برخی از دانش‌پژوهان، این رویکرد را در قالب رهیافت واقع‌گرایی طبقه‌بندی کنند؛ اما به‌نظر ما اصطلاح ابرقدرت‌گرایی موازنه‌خواه مناسب‌تر است؛ زیرا در این رویکرد تلقی از جایگاه روسیه به‌عنوان ابرقدرت در حکم یک اصل بنیادی و تغییرناپذیر است و از این زاویه هدف‌های سیاست خارجی روسیه، بدون توجه به ظرفیت‌های درونی آن تعریف می‌شود و بدین ترتیب صبغه ایدئولوژیک و نه واقع‌گرا، به خود می‌گیرد. تفاوت اصلی دیدگاه ابرقدرت‌گرایان موازنه‌خواه با دیدگاه غرب‌گرایان لیبرال در این است که آن‌ها برخلاف غرب‌گرایان که تزاومی بین سیاست‌های غربی و تبدیل شدن روسیه به قدرت بزرگ نمی‌بینند، بر این باورند که غرب در برخی زمینه‌ها با هدف‌های روسیه معارضه دارد و باید عقب رانده شود. ابرقدرت‌گرایان موازنه‌خواه برخلاف ملی‌گرایان، تحکیم موقعیت روسیه به‌عنوان قدرتی منطقه‌ای را ناکافی می‌دانند و تحکیم جایگاه روسیه به‌عنوان یک قدرت جهانی را دنبال می‌کنند (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۲: ۱۲۵-۱۲۲) و بر ایفای نقش تعیین‌کننده در قالب نهادهای جهانی مانند گروه ۸، گروه ۲۰، شورای امنیت سازمان ملل و همچنین پیمان شانگهای و گروه بریکس مرکز دارند.

ابرقدرت‌گرایان موازنه‌خواه امروزه در روسیه، چه در سطح اجتماعی و چه در سطوح آکادمیک و حکومتی، نفوذ قابل ملاحظه‌ای دارند. پدر بنیانگذار این تفکر، یوگنی پریماکف است که هم به‌عنوان یک چهره آکادمیک و هم به‌عنوان یک چهره متنفذ سیاسی (وزیر امور خارجه و نخست‌وزیر در بین سال‌های ۱۹۹۹-۱۹۹۶) شناخته می‌شود و برخی جایگاه او در روسیه را با جایگاه هنری کسینجر در آمریکا هم‌پایه دانسته‌اند (Kuchins and Zevelev, 2012: 150). از دیگر چهره‌های این تفکر ویچسلا و نیکونف است که اندیشه راه مستقل سیاست خارجی روسیه را در سال ۲۰۰۲ مطرح کرد. گزیده اندیشه وی این است که اصول اجماع واشنگتن برخلاف انتظار جامع و جهان شمول نیست و برخی ارزش‌های مشترک جهانی خارج

از آن قرار می‌گیرند و در نتیجه لازم است تا چارچوب جهانی جدیدی به محوریت روسیه شکل بگیرد تا ضمن حفظ توازن قوا در سطح جهانی به روسیه این امکان را بدهد که راه مستقل خود را بگذراند (Nikonov, 2002).

ج) ملی‌گرایی

می‌توان گرایش‌های مختلف ملی‌گرایی روسی را دست‌کم در سه گروه نواستعمارگرایان، هژمون‌گرایان منطقه‌ای و ملی‌گرایان قومی طبقه‌بندی کرد. بسیاری از این ملی‌گرایان در مورد نپذیرفتن مرزهای سیاسی کنونی روسیه اشتراک نظر دارند؛ اما نقشه متفاوتی از مرزهای روسیه و سیاست خارجی آن ترسیم می‌کنند (Zevelev, 2001: 151). طرح نواستعمارگرایان ایجاد دولتی در درون مرزهای اتحاد شوروی است. متنقدترین حزبی که به شکل مؤثر از نواستعمارگرایی پشتیبانی کرده است، حزب کمونیست فدراسیون روسیه است. هژمون‌گرایان منطقه‌ای خواستار دولت‌سازی در درون مرزهای کنونی روسیه و ایجاد منطقه‌حایلی از دولت‌های حامی و وابسته به روسیه در حاشیه مرزهای این کشور هستند. گروه ملی‌گرایان قومی خود به دو گروه تقسیم می‌شوند: یک گروه پان‌اسلاوها هستند که ضمن طرفداری از اتحاد روسیه با خارج نزدیک، خواستار ایجاد دولت متحدی متشکل از ساکنان مناطق روس‌تبار و سایر اسلاوهای شرقی (روسیه، روسیه سفید، بخش‌هایی از اوکراین و شمال قزاقستان) هستند؛ گروه دیگر اسلاوگرایان روسی هستند که روس‌ها را قومیت متمایزی می‌دانند؛ بنابراین با نگاه به درون مرزهای موجود روسیه را می‌پذیرند و خواستار تغییر آن‌ها نیستند. در هر حال، هر دو گروه خواستار سلطه روسیه بر خارج نزدیک هستند.

یوگنی امبرتسومف، رییس پیشین کمیته امور بین‌الملل و روابط اقتصادی خارجی وابسته به شورای عالی روسیه، یوری لوزکوف، شهردار پیشین مسکو، کنستانتین زاتولین، معاون پیشین کمیته کشورهای مستقل هم‌سود وابسته به دوما، ولادیمیر ژیرینوفسکی، بنیانگذار و رهبر حزب لیبرال دموکراتیک روسیه و نایب رییس دوما دولتی، از چهره‌های معروف ملی‌گرایی هستند (Kuchins and Zevelev, 2012: 151-152).

جدول ۱. احزاب، گروه‌ها و مؤسسه‌های طرفدار هریک از رهیافت‌های سیاست خارجی روسیه

رهیافت سیاست خارجی	نمایندگان سیاسی	مؤسسات وابسته
غرب‌گرایی لیبرال	جنبش‌ها و احزاب خارج از پارلمان شامل حزب یابلاکا، حزب آزادی خلق و جنبش اتحاد	مؤسسه توسعه معاصر (INSOR)، مأموریت لیبرال، مرکز کارنگی مسکو، بخشی از آکادمی علوم روسیه
ابرقدرت‌گرایی موازنه‌خواه	بیشتر اعضای قوه مجریه، احزاب پارلمانی شامل روسیه متحد و روسیه عادل	کلوب‌های روسیه متحد، شورای سیاست خارجی و دفاعی، مؤسسه پیش‌بینی اجتماعی، بخشی از آکادمی علوم روسیه، دانشگاه دولتی روابط بین‌الملل مسکو (MGIMO)
ملی‌گرایی (نواسـتعمارگرایان، هژمون‌گرایان منطقه‌ای و ملی‌گرایان قومی)	احزاب پارلمانی شامل حزب کمونیست و حزب لیبرال دموکراتیک فدراسیون روسیه	بسیاری از حلقه‌های روشنفکری مستقل، بنیاد چشم‌انداز تاریخی، مؤسسه کشورهای مستقل هم‌سود

منبع: نگارنده

نتیجه

حکومت‌ها بازیگران مستقل و آزاد در عرصه بین‌المللی نیستند. فشارها و خواسته‌های نیروهای داخلی از یک سو و نسبیّت قدرت، فشارهای بین‌المللی و محدودیت‌های ناشی از ساختار نظام بین‌المللی رفتار این بازیگران را تنظیم می‌کنند. بسیاری از کشورها با ارزیابی و برآورد امکانات و محدودیت‌های قدرت خود، به تعریف هدف‌ها و تعیین راهبرد معنادار در سیاست خارجی اقدام می‌کنند. در همین زمینه، روسیه (مورد مطالعاتی این نوشتار) ضمن تدوین راهبرد در افق ۲۰۲۰، به تدوین و اجرای برنامه‌های میان‌مدت در سیاست خارجی نیز اقدام کرده است. با نگاه به این برنامه‌ها بی‌درنگ متوجه سیاست‌های متعارض و دوگانه (از جهان‌گرایی تا منطقه‌گرایی، از نگاه به درون و انزواگرایی تا مداخله‌جویی و ابرقدرت‌گرایی، از نگاه به شرق تا نگاه به غرب، از اولویت اقتصاد تا اولویت فرهنگ، از ملی‌گرایی روسی تا ملی‌گرایی اسلاوی، از تأکید بر قدرت نرم تا تأکید بر قدرت سخت) می‌شویم.

در عرصه عمل نیز نمونه‌های متنوعی از تعارض، ابهام و ناپایداری در رفتار خارجی روسیه می‌توان به دست داد. برای نمونه، روسیه با اینکه بارها بر تعهد خود به حمایت از برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای ایران تأکید کرده بود، به نفع قطعنامه‌های شورای امنیت برای

تحریم ایران رأی داد؛ تکمیل و راه‌اندازی نیروگاه اتمی بوشهر را چندین بار به تأخیر انداخت؛ تحویل موشک‌های اس ۳۰۰ به ایران در هاله‌ای از ابهام حالت فرسایشی پیدا کرد؛ رژیم حقوقی دریای خزر بیشتر در اثر موضع‌گیری‌ها و اقدامات ضدونقیض روسیه به نتیجه نرسیده و بر پیچیدگی‌های آن افزوده شده است؛ با وجود تعهدات امنیتی مسکو و دمشق، زمانی که تسلیحات ارسالی روسیه به سوریه با حمله هوایی اسرائیل منهدم شد، این اقدام حتی اعتراض شفاف‌های مقامات روسیه را هم به دنبال نداشت. ده‌ها مورد دیگر از اینگونه سیاست‌های ضدونقیض و ناپایدار روسیه را در ارتباط با مسائل عراق، لیبی، افغانستان، گرجستان و اوکراین می‌توان بیان کرد که در مجموع چهره روسیه را به عنوان شریکی ناپایدار و غیرقابل اعتماد به تصویر می‌کشد.

در پرسش از دلایل این وضعیت مدعی هستیم که روسیه را نمی‌توان به عنوان کشوری عادی در نظر گرفت که هدف‌ها و راهبردهای معنادار و به نسبت پایدار دارد. روسیه کشوری است که در تلاطم دوره گذار خود از درون با تعارض‌های مختلف روبه‌رو است که بیشتر ناشی از سردرگمی معنایی در سطوح مختلف مردم، روشنفکران، گروه‌ها و تشکل‌های سیاسی و حکومتی است. در این نوشتار برای تبیین این تعارضات از نظریه سازه‌انگاری که از منظر جامعه‌شناختی به سیاست خارجی می‌نگرد، بهره بردیم و در این میان با بهره‌گیری از نظریه تضاد یا منازعه، تعارض در سیاست خارجی روسیه را نتیجه تعارضات و چندپارگی‌های اجتماعی با تمرکز بر جهت‌گیری‌های فکری-فرهنگی ارزیابی کردیم. چنانکه دیدیم در سطح جامعه روسیه، جهت‌گیری‌های متعارضی وجود دارد. گروهی خواستار نگاه به درون و انزواگرایی هستند و در مقابل گروهی از مداخله‌جویی روسیه در تحولات جهانی دفاع می‌کنند؛ گروهی روسیه را یک کشور عادی با قدرت نسبی در صحنه بین‌المللی ارزیابی می‌کنند و گروهی دیگر روسیه را با توجه به گذشته تاریخی‌اش در مقام یک ابرقدرت جهانی به تصویر می‌کشند که نمی‌تواند فقط نظاره‌گر تحولات جهانی باشد؛ گروهی روسیه را از نظر هویتی یک کشور شرقی و گروهی دیگر یک کشور اروپایی و غربی می‌دانند و عده‌ای دیگر برای روسیه هویتی مستقل میان شرق و غرب قایل‌اند؛ گروهی می‌خواهند از روسیه یک کشور سرمایه‌داری لیبرال بسازند و گروهی دیگر روسیه را تداوم اتحاد شوروی دانسته و می‌خواهند آن را براساس الگوی آرمانی سوسیالیستی صورت‌بندی کنند.

از سوی دیگر، احزاب و گروه‌های سیاسی که امروزه در جامعه سیاسی روسیه فعال هستند، متأثر از این تعارض‌ها با یکدیگر جهت‌گیری‌های متعارض دارند؛ گرایش‌های مختلف ملی‌گرایی قومی (قوم‌گرایی روسی و پان‌اسلاویسم)، نواستعمارگرایی و هژمون‌گرایی منطقه‌ای، نگاه به غرب و لیبرالیسم، نگاه به شرق و سوسیالیسم، نگاه به درون و انزواگرایی و سرانجام

ابرقدرت‌گرایی جهانی، رویکردهای متعارضی هستند که مبانی ایدئولوژیک تعدادی از احزاب روسیه را تشکیل می‌دهند. شایان توجه اینکه، جهت‌گیری‌های متعارض مربوط با سیاست خارجی در میان گروه‌های منفعتی یا شبکه‌های حامی غیررسمی نیز وجود دارد. شبکه سیلوفیکی متشکل از شرکت‌هایی چون روس‌نفت، روس‌اتم و بخش بزرگی از صنایع تسلیحاتی روسیه تا حدود زیادی همگرایی روسیه با غرب را بر نمی‌تابند. در مقابل، شبکه رقیب که از مهم‌ترین شرکت‌های آن گازپروم است، گرایش‌های غرب‌گرایانه دارد و به‌دنبال گسترش همکاری‌های اقتصادی با کشورهای غربی به‌ویژه اروپا است. نتیجه اینکه جریان‌های داخلی متعارض در روسیه، منجر به بازتولید رهیافت‌های متعارض در سیاست خارجی این کشور شده است که ما آن‌ها را در قالب سه رهیافت غرب‌گرایی لیبرال، ابرقدرت‌گرایی موازنه‌خواه و ملی‌گرایی طبقه‌بندی کردیم و به‌شکل جداگانه به مطالعه اصول باورهای آن‌ها پرداختیم. بی‌تردید، اگر با اتکا به نظریه برخی جامعه‌شناسان کار ویژه دولت را داوری و ایجاد تعادل بین خواسته‌های متعارض اجتماعی بدانیم، می‌توانیم تعارض، ابهام و ناپایداری در سیاست خارجی روسیه را انعکاس تنش‌های موجود در جامعه و تلاش دولت برای داوری و ایجاد تعادل بین آن‌ها ارزیابی کنیم.

منابع

الف) فارسی

۱. بیلینگتون، جیمز (۱۳۸۵)، روسیه در جستجوی هویت خویش، ترجمه مهدی سنایی، تهران: ایراس.
۲. دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۸)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: سمت.
۳. رشیدی، احمد (۱۳۹۱)، درآمدی تطبیقی بر مدرنیته و اصالت‌گرایی فرهنگی در روسیه و ایران، بابلسر: دانشگاه مازندران.
۴. سنایی، مهدی (۱۳۹۳)، «واکاوی احزاب سیاسی روسیه»، خانه ملت، <http://www.icana.ir/Fa/News/261961>، (تاریخ دسترسی: ۱۳۹۳/۶/۱۰).
۵. سنایی، مهدی و فاطمه عطری سنگری (۱۳۹۰)، «مقایسه تحلیلی سیاست خارجی روسیه و ایران»، مطالعات اوراسیای مرکزی، سال ۴، شماره ۹، صص ۳۸-۲۱.
۶. قوام، سیدعبدالعلی (۱۳۸۴)، نظریه‌ها و رویکردها در روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
۷. کرمی، جهانگیر (۱۳۸۹)، «روابط ایران و روسیه در سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۸؛ بسترها، عوامل و روندها»، مطالعات اوراسیای مرکزی، سال ۳، شماره ۶، صص ۱۳۶-۱۱۱.

۸. کولایی، الهه (۱۳۷۴)، «روسیه، غرب و ایران»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، دوره ۱۲، شماره ۲، صص ۷۵-۹۴.
۹. کولایی، الهه و احمد رشیدی (۱۳۸۸)، «بحران هویت روشنفکری و جریان اسلاوگرایی»، *سیاست*، دوره ۴۵، شماره ۲، صص ۲۲۴-۲۰۷.
۱۰. لاروتل، مارلن (۱۳۸۸)، *اوراسیاگرایی روسیه: ایدئولوژی امپراتوری*، ترجمه سیدجعفر سیدزاده، تهران: ابرار معاصر.
۱۱. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳)، «گفتگوی تمدن‌ها از منظر سازه‌انگاری»، *سیاست*، دوره ۶۳، شماره ۳، صص ۱۶۹-۲۲۱.
۱۲. مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۹۲)، «موازنه راهبردی و سیاستگذاری امنیتی روسیه در نظام بین‌الملل» *مطالعات اوراسیای مرکزی*، دوره ۶، شماره ۲، صص ۱۴۰-۱۲۱.
۱۳. ونت، الکساندر (۱۳۸۴)، *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات وزارت امور خارجه.

ب) انگلیسی

- Duncan, P. J. S. (2000), **Russian Mechanism: Third Rome, Revolution, Communism and After**, London: Routledge.
- Goble, Paul (1994), "Russian Culture and the Redefinition of Moscow's Foreign Policy", Available at: http://www.rozenbergps.com/books/future_role_of_russia/goble.pdf, (Accessed on: 28/10/ 2015).
- Johnson, Bridget (2015), "Political Parties in Russia", Available at: <http://worldnews.About.com/od/Russia/tp/ political-parties>, (Accessed on: 25/10/2015).
- Kuchins, Andrew C. and Igor A. Zevelev (2012), "Russian Foreign Policy: Continuity in Change", **Washington Quarterly**, Vol. 35, No. 1, pp. 147-161.
- Kynev, Alexander (2011), "State Duma Elections 2011 and Role of Russian Parties", Part 2, Available at: <http://www.iss.europa.eu/publications/detail/article/state-duma-election>, (Accessed on: 28/10/2015).
- Marten, Kimberly (2013), "A New Explanation for Russian Foreign Policy: The Power of Informal Patronage Networks", **PONARS Eurasia Policy Memo**, No. 274, pp. 1-5, Available at: http://www.ponarseurasia.org/sites/default/files/policy-memos-pdf/Pepm_274_Marten_Sept2013.pdf, (Accessed on: 6/11/2015).
- Mazurek, Slawomir (2002), "Russian Eurosianism- Historiosophy and Ideology", **Studies in East European Thought**, Vol. 54, Nos. 1/2, pp. 105-123.

8. Nikonov, Vyacheslav (2002), "Back to the Concert, Global this Time", **Russia in Global Affairs**, November 19, Available at: http://eng.globalaffairs.ru/number/n_112, (Accessed on: 18/10/2015).
9. Podoprigora, Vladimer and Tatiana Krasnopevtseva (1995), "Russian Cultural Values and their Effect on Domestic and Foreign Policy", **Demokratizatsiya**, No. 2, pp. 166-176, Available at: https://www2.gwu.edu/~ieresgwu/assets/docs/demokratizatsiya%20archive/03-2_PodoprigoraKrasnopevtseva.PDF, (Accessed on: 6/11/2015).
10. Zevelev, Igor (2001), **Russia and New Diasporas**, Washington D.C.: United States Institute of Peace Press.